



حماسه پیر یعقوب باغستانی^۱

مورخان در کتب خویش فجایع حمله مغول را به تفصیل شرح داده و پرده از اعمال این قوم بر گرفته اند. با مطالعه منابع این دوره بروشنی میتوان دریافت که بر طبقات مختلف جامعه در این واقعه بزرگ چه گذشته است. هیچ شهر و دیاری نماند که از قتل و غارت مسمون مانده باشد. بگفته ابن اثیر در حدود هفتاد هزار نفر در نیشابور بقتل رسیدند. نظام‌الملک چوینی حتی این رقم را یک میلیون و سیصد هزار نفر ذکر کرده است. در هر روز نیز هفتصد هزار نفر کشته شدند و به هر یک از سربازان مغول، سیصد الی چهارصد «سروی» برای کشتن رسید و چنان کشتار کردند که گودالها از کشتگان انباشته شد... و صحرا از خون عزیزان آغشته گشت^۲ در بخارا با آنکه مقاومتی نشد و مردم تسلیم شدند هر چه بود بدینما بردند و به نوشته رشیدالدین فضل‌الله «صنادیق مصاحف را آخور اسبان ساختند و چنگ و شراب در مسجد بینداختند... آتش در محلات زدند و بیشتر شهر به چند روز بسوخت مگر جامع و بعضی سراهایی که از آجر بود»^۳ سمرقند و خوارزم و بیشتر ولایات دیگر نیز از قتل و غارت مصون نماند. این قتل و غارتها فقط در دوره چنگیز نبود بلکه در روزگار ایلخانان نیز ادامه داشت. شیوه آدمکشی را مغولان در همه جا داشتند. در دوره هلاکو وقتی به سال ۱۲۵۷ بمطابق فتح گردید و خلیفه تسلیم شد، سه روز قتل و غارت عام در گرفت «لشکر بیکیار در شهر رفتند و

✽ آقای دکتر حسین جعفری استادیار تاریخ در دانشگاه اسفهان از پژوهشگران

گرا نمایه معاصر.

تروخشك می سوختند» شاید بواسطه عفونت هوای بغداد بود که يك هفته بعد هلاکو را مجبور کرد تا از آنجا کوچ کند^۴ با اینکه دوران سلطنت غازان خان دوره امیدبخشی در پرآشوبترین ادوار تاریخ ایران و یکی از درخشانترین اعصار بشمار میرود و همچنین در این عصر تاحدی خشونت و خوف و خطر دولت چنگیزی جای خود را به نظام و انتظامی شگرف در سازمان ملك و دولت و آسایش و رفاه ثروت داده بود، باز لشکر مغول وقتی به کشتن و ربودن مان و اسیر گرفتن روی می آورد، ایلخان نیز بدشواری می توانست از این کارها بازماند. چنان که در جامع التواریخ می خوانیم به سال ۶۹۳ هجری در دوره غازان خان وقتی نیشابوریان حاضر نشدند جماعتی از اهل شهر را که بامغولان مخالفت کرده بودند، به دولت ایشان بفرستند و در این کار تعللی کردند غازان فرمان داد تا نیشابور را محاصره کنند «اهالی شهر پناه به مسجد جامع بردند. لشکریان محلات شهر غارت کردند و هر یک روی به مسجد نهادند و به يك ساعت چند موضوع از دیوار مسجد سوراخ کردند، فریاد و فغان و الامان از زنان و مردان برخاست. شهزاده... لشکریان را از قتل و تاراج منع کرد و بجهت آن که لشکر بیکبارگی در جنگ آمده بود منع ایشان میسر نمی شد بنفس مبارک سوار گشتند در شهر رفت و چند کس از لشکریان به یاسا رسانید و اعضای ایشان را فرمود تا از دروازهها بیاویختند تا لشکر دست از قتل و تاراج بازداشتند»^۵.

موضوع قابل توجه در تمام این دوره، مقاومتهاست که در شهرهای مختلف از طرف طبقات مردم در مقابل مغول صورت گرفته است و یابهنگام ظلم و ستم فراوان مجدداً به دور رهبری جمع شده و قیام نموده اند. مورخانی که در این عصر خود از طبقه مرفه بودند، قیامهای مردم را نادیده گرفته و بصورتی خواسته اند این نوع نهضتها را کوچک جلوه بدهند. رشیدالدین فضل الله در اکثر موارد عامه مردم را که جان بر کف دست می نهادند و با مغول می جنگیدند «رنود و او باش» خوانده است.

در حکومت مغول که قانون زور حکم فرما بود مردم در شهرها امنیتی نداشتند حتی کار باج گرفتن و زور گفتن به جایی رسیده بود که به قول رشیدالدین فضل الله «هر بزرگ معتبر صاحب نام و سن و خواجه که در بازار رفتی بجهت معامله ای و استحمام، چند خربنده پیرامن او در می آمدند و می گفتند که ما را چندین زر باید داد که امروز وجه شاهد و شراب و مطرب و نان و گوشت و حوائج و دیگر ما بحتاج ما باشد بکار می آید و ترا می باید داد و اگر ندادی یا عذر گفتی سفاقت می کردند و مناقبه الامر یازر می ستدند یا او را بسیار می زدند و زور و عرض و ناموس رفته از بازار بیرون بایستی آمدن»، بر سر بازارها دسته دسته شتر بانان و قاصدان و پیکان و دیگران ایستاده اشخاص را بدین ترتیب در روز روشن لخت می کردند و به روایت رشیدالدین «تمامت به خوانین و شهرزادگان و امرا تعلق داشتند» و کسی از بیم ایشان

جرات اعتراض و مقاومت نداشت.^۶ در دولت مغولی، همه از عالی و دانی رشوه می گرفتند و دزدی و سوءاستفاده رواج داشت، ثروتی که حکام و وزرا گرد می آوردند افساندهای و اعجاب انگیز است. هر قدر بناهای عام المنفعه و آبادانیها و خیرات و صلوات و بخششهای برخی از آنان را بیاد آوریم باز این نکته را از خاطر نمی برد که این همه املاک و دارائی و زروسیم را نمیتوان از راه مشروع بدست آورد.

افزایش ظلم و ستم و میزان بهره ملوک الطوائفی باعث شدت مبارزه داخلی تشرهای مردم در سراسر کشور گشت. فرار دسته جمعی روستائیان یکی از مظاهر این مبارزه بود. گاهی هم مبارزه بصورت قیام و عصیان در می آمد. بگفته رشیدالدین دسته‌هایی که در جنگلها و کوهها مخفی شده بودند، و وی آنها را راهزن میخواند، مرکب بودند از روستائیان فراری و بردگان گریخته و «رنودواوباش» شهری، یعنی بینوایان شهر نشین و چادر نشینان همه چیز از دست داده کرد و لر و عرب و حتی مغول. شایان توجه است که مغولان فقیر نیز دوش بدوش عامه مردم وارد مبارزه شده بودند.

این شورشیان در هر دهکده و بیلاق و قشلاق دوستان و پناه دهندگان و خیرچینیانی داشتند. در دهکده‌ها بکمک کدخدایان آذوقه و دیگر لوازم زندگی برای شورشیان تهیه می شد. اینان در شهرها هم طرفدارانی داشتند که به ایشان پناه می دادند. دسته‌های شورشی به املاک و مراکز و مقر امیران و اعیان حمله کرده بغارت می پرداختند. شورشیان به کاروان‌های بازرگانان نیز حمله می کردند، بحساب ثروتمندان و اعیان رسیده اموال و کالاهای ایشان را طبق مفاهیم آن زمان برسم غنائم جنگی مشروع تصاحب می کردند. عامه مردم به شورشیان حسن توجه وافر داشتند. همه جا مورد استقبال واقع می شدند. با کمال میل ایشان را می پذیرفتند و پنهانشان می کردند. غذایشان میدادند. قهرمانیهایشان را می ستودند. هیچکس حاضر نبود رازشان را فاش کند و یانهفتگانشان را بروز دهد. مبارزه علیه آنان برای ماموران و لشکریان دولت سخت دشوار بود و هنگامیکه یکی از آنان دستگیر میشد و فرمان اعدام صادر می گردید مردم همه به هیجان در می آمدند و می گفتند «چگونه می توان چنین بهادری را سیاست کرد؟»^۷

در این هنگام مذهب شیعه، عمده ترین تکیه گاه روحی مردم ستمکش و زحمتکشان محروم بود. در کنار گرایش وسیع توده‌های روستائی به مذهب شیعه، اکثریت پیشه‌وران و زحمتکشان شهرها نیز به جرگه «اهل تصوف» وارد شدند تا در پناه قدرت «شانقاه» و «شیخ» از بیدادگری‌ها و ستم‌های عمال مغول مصون و در امان بمانند.

باتبلیغ شیوخ صوفیه و تاکید برخی از علمای مذهبی، قتل و غارت مغولها را نشانند قهر و غضب الهی می دانستند و معتقد بودند که چون قدرت و حکومت منول، با سرانقت

تضام‌مشیت الهی، همراه نیست بقول عظاملك جوینی باید «معلوم کنند فرمان ربانی را که ولاتلقو باید یکم الی التهلكه امام و مقتدی سازند»^۸ و خود را از بلای آنان در امان دارند. شیوخ صوفیه و پیروان تصوف با تبلیغ فقر و رضا و تاکید بر «تقیه» و «پرهیز» از مبارزه علیه بیگانگان، حکومت ملوک الطوائفی و خان‌های مغول را استوار می‌ساختند و بهمین جهت از همان آغاز مورد توجه و عنایت سران مغول بودند و بدین ترتیب توجه مردم به مشایخ و پیشوایان صوفیه، افزایش یافت و چنین شد که «خانقاه» هانیز «آرام گاه» خشم و خروش رنجبران و زحمتکشان گردید.

در اثر قتل عام‌های مذهبی و تبانی پاسداران دین و دولت، بار دیگر اندیشه مندان و متفکران پیشرو جامعه، برای جلب مردم و حرکت انقلابی آنان و نیز برای مصون ماندن از تعقیب و تهدید آنها و شیوخ صوفیه و حامیان حکومتی آنها از لوی تصوف و مذهب استفاده کنند و عقاید انقلابی خود را در لفافه کلمات و عبارات صوفیانه ابراز نمایند. اگر لفافه تشیع شکل کلی نهضت‌های توده‌ای بعد از حمله اعراب بود، لفافه تصوف نیز شکل عقیدتی اکثر نهضت‌های انقلابی بعد از حمله مغول به ایران می‌باشد^۹ می‌توانیم بگوییم که در عصر مغول و ایلیخانان مجاهدینی به جنگ دشمن می‌رفتند که قواعد و رفتاری زاهدانه داشتند و برای انجام مقاصد خویش زندگی صوفی منشانه را پذیرفته بودند.

در عصر مغول و ایلیخانان، قیامها و نهضت‌های مردمی فراوان رخ داده که متأسفانه اکثر مورخان آن دوره کمتر به شرح آنها پرداختند و رهبران آنها را بقول خواجه رشیدالدین فضل‌الله «مشایخ صورت فضول سریرت» و «دغلبازان نیرنگ پیشه» که فرقه طریقت را وسیله تحصیل اغراض دنیوی قرار می‌دهند، معرفی نموده‌اند.^{۱۰}

پژوهندگان با کلاً این نهضت‌ها را مطالعه نکرده یا چنانکه باید بررسی ننموده‌اند. بجاست که به تحقیق علمی در تاریخ این نهضت‌ها توجه بیشتری مبذول گردد.

دشمنی بعضی از طریقت‌های متصوفه و درویشان با احکام زورگسو و دستگاه ملوک الطوائفی بویژه پادشاهان پانده‌پایه شایان توجه است. از این قرار با اینکه عقاید و افکار صوفیه که کمال مقصود را در دست شستن از کوششهای زندگی و «فنا» می‌شمرد، جنبه ضد ترقی دارد، در بعضی طریقت تصوف نارضایی و مخالفت مردم علیه بزرگان ملوک الطوائف منعکس شده است گاهی این اعتراضات صورت بی‌آزاری داشت گاه هم اعتراض عملی مردم علیه مظالم ملوک الطوائف بشکل مواعظ صوفیان درمی‌آمد، بدیهی است که در این مورد افکار اصلی باطنی و عرفانی تصوف در درجه دوم اهمیت قرار می‌گرفت و کاملاً تحت الشعاع تبلیغات و مواعظ اجتماعی، که در لفافه عبارات و جملات صوفیان درآمده بود، واقع میشد.^{۱۱} متأسفانه کمی مدارک و منابع موجود بطور دقیق ما را به حصول نتیجه در افکار اجتماعی این

دسته صوفیان و پیروان آنان رهنمون نمی‌سازد و ناگزیر باید نظریات مورخان را بیان کنیم و به حدس و فرض اکتفا کرده و از نتیجه گیری های قطعی خودداری کنیم و قضا را بر عهده مطالعه کننده بگذاریم. در اینجا به شرح حال یکی از آن دسته صوفیان به نام «پیر یعقوب باغستانی» می‌پردازیم و نظرات مورخان را در این زمینه بیان می‌کنیم: دنباله دارد

۱- خواجه رشیدالدین فضل‌الله، پیر یعقوب را با لقب «باغبانی» ذکر کرده لیکن در برخی از منابع وی را «باغستانی» و یا «داغستانی» و «تبریزی» نیز نوشته‌اند. خواندمیر مؤلف حبیب‌السیروی را «باغستانی» نوشته است.

۲- برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به جلد اول کتاب تاریخ جهانگشای، تالیف عظام‌الملک جوینی، بسی و اهتمام و تصحیح محمد قزوینی.

۳- رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ، بکوشش بهمن کریمی، ۱۳۳۸ تهران، ج ۱، ص ۳۶۱

۴- همان اثر، ج ۲، ص ۷۱۳-۷۱۲.

۵- جامع‌التواریخ، ج ۲، ص ۷۱۵، بنقل از مقاله محققانه دکتر غلامحسین یوسفی تحت عنوان: «انعکاس اوضاع اجتماعی در آثار رشیدالدین فضل‌الله»، مجموعه خطابه‌های تحقیقی درباره رشیدالدین فضل‌الله همدانی، تهران ۱۳۵۰، ص ۳۶۱-۳۵۹.

۶- مقاله فوق، از کتاب مجموعه خطابه‌های تحقیقی درباره رشیدالدین فضل‌الله، ص ۳۹۳.

۷- تاریخ ایران بقلم مورخان روسی، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۳۶، ج ۲،

ص ۴۱۶-۴۱۷

۸- تاریخ جهانگشای، ج ۱، ص ۱۱.

۹- از مقدمه کتاب جنبش حروفیه و نهضت پسیخانیان، علی میرفطروس، تهران ۲۵۳۶،

ص ۱۰-۱۱.

۱۰- تاریخ مبارک‌غازانی، بسی و اهتمام کارل یان، ص ۱۵۲-۱۵۱.

۱۱- نهضت سرداران، پ. پطروشفسکی، ترجمه کریم کشاورز، ص ۲۴.

بسوی حق

تسبیح بگردن و صراحی در دست
از میکده هم بسوی حق راهی هست

شیخ بهائی - قرن یازدهم

در میکده دوش زاهدی دیدم مست
گفتم: ز چه در میکده جا کردی، گفت: